



پرسش‌های بنیادین در ادبیات کودک

علیرضا کرمانی: موضوع جلسه ما، ادبیات کودک و نوجوان و پرسش‌های بنیادین است و عمده مقولات مورد بحث ما را در این حیطه خدا، حیات، معاد و ممات تشکیل می‌دهد. دوستان عزیز می‌دانید که در خدمت‌شان هستیم، آقایان دکتر باهنر، مهدی کاموس و مصطفی رحماندوست هستند.

ادبیات کودک همان‌طور که می‌دانید، ادبیاتی است که فرق آن با ادبیات بزرگسال، در ویژگی‌های مخاطب آن تعریف می‌شود. ادبیات کودک را اغلب ادبیاتی می‌دانند که بتواند با مخاطبش ارتباط برقرار کند؛ مخاطبی که کودک و نوجوان است. از این نظر، اغلب تصور می‌شود که ادبیات کودک، ادبیات ساده شده‌ای است که قابلیت فهم برای مخاطب کودک و نوجوان را دارد. این واقعیت از طرفی و واقعیت دیگری که مفاهیم فلسفی مثل خدا، معاد و ممات که از انتزاعی‌ترین مفاهیم به شمار می‌روند که دست‌مایه فکر بشر است، باعث می‌شود که فکر کنیم چگونه می‌شود این مسائل را در ادبیات کودک مطرح کرد. خیلی‌ها معتقدند بحث کردن از چنین مفاهیمی، در ادبیاتی که ویژگی آن قابل فهم بودن و یا شاید با تسامح بگوییم، سادگی آن

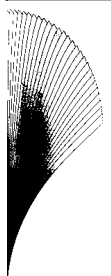
برای مخاطب کودک و نوجوان است، ممتنع به نظر می‌رسد. بنابراین، می‌توان پرسید، آیا ادبیات کودک و نوجوان فلسفه را بر نمی‌تابد؟ موضوع بحث ما چنین است.

با این مقدمه، از دوستان می‌خواهم بحث را شروع کنیم و بحث ما دو محور عمده دارد: یکی این‌که آیا چنین مفاهیمی، قابلیت طرح در ادبیات کودک و نوجوان را دارند یا خیر؟ و محور دوم که در ادامه بحث دنبال خواهیم کرد، این است که راه‌های پرداختن به چنین مفاهیمی، در چنین ادبیاتی چگونه است؟ بحث را با آقای رحماندوست شروع می‌کنیم. ایشان را همگی می‌شناسید و نیاز به معرفی بیشتر ندارند. خواهش می‌کنم بحث را شروع کنید.

مصطفی رحماندوست: درباره این‌که مفاهیم مجرد مذهبی را چگونه می‌توان به بچه‌ها گفت، شاید تاکنون ۱۵ - ۱۶ مقاله نوشته باشم که براساس تجربیاتم بوده حالا می‌خواهم بزنم زیر هر چه که تا حالا گفته‌ام. کودکی است دیگر! این سؤال که اصلاً مفاهیم مذهبی مجرد را می‌توانیم به بچه‌ها بگوییم یا نه؟ به اعتقاد من یک سؤال بنیادین نیست. چون دیگر به این نقطه رسیده‌ایم که همه چیز و

اشاره:

در سرای اهل قلم نمایشگاه کتاب امسال - هجدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران - ماهنامه کتاب ماه کودک و نوجوان شش نشست تخصصی برای نوجوانان و کارشناسان برگزار کرد. پیاده کردن نوارها و آماده‌سازی سخنرانی‌ها و میزگردها چند ماهی طول کشید. اما بالاخره آماده شد. در این شماره گزارش آن نشست‌ها به‌طور خلاصه تقدیم می‌شود.



هر مفهومی را می‌توان برای بچه‌ها گفت. آن تئوری «پیازه» که می‌گفت در دوره خاصی، بچه‌ها بعضی چیزها را نمی‌فهمند، سر جای خودش، ولی من در یک کنگره جهانی در بولونیا صحبت کردم و گفتم که «پیازه» تأثیر هنر در آموزش را نادیده گرفته بود و اگر تأثیر هنر در آموزش را می‌دید، فقط می‌گفت که بچه در این سن دارای این ویژگی است و نمی‌گفت مثلاً فلان مفهوم مجرد را نمی‌توانیم به او بگوییم. چرا که ما این مفهوم را با استفاده از هنر ارتباط با بچه‌هایمان می‌توانیم به او بگوییم. من به عنوان کسی که خود تجربه کرده‌ام، می‌گویم می‌توان گفت و گفته‌ام. حالا موفق بوده‌ام یا نه، این را شما منتقدان باید بگویید.

ولی این که گفتم می‌خواهم زیر همه چیز بزنم و شما را به چالش بکشانم، این است که اصلاً چرا باید مطرح کنیم؟ ما از نظر اعتقادی، معتقدیم «الانسان یولد علی الفطره الاسلامی» بچه فطرتش الهی است و از نیستان وجود تازه جدا شده. بنابراین، هم معاد را دقیقاً می‌فهمد، هم مرگ و هم توحید را. بچه در طول زندگی طوری تربیت می‌شود که متأسفانه بعدها که بزرگ می‌شود، از فطرتش فاصله می‌گیرد. «ویلیام برکس» می‌گوید: انسان از دو بخش

کودکی و معصومیت در یکسو و تجربه در یکسوی دیگر تشکیل شده است. وقتی به تجربه می‌رسد، از معصومیت فاصله می‌گیرد. تعبیر ما از این قضیه این است که وقتی تربیت می‌شود، از معصومیت و فطرت فاصله می‌گیرد. من از امام جمله جالبی شنیدم که می‌گفتند: این بچه‌ها به فطرت نزدیک‌ترند. این اصطلاح را در جای دیگر نشنیده‌ام.

به هر حال، این‌ها حرف‌های ما بزرگ-ترهاست و حرف‌های بچه‌ها نیست.

به نظر من، وجود بچه منتظر معاد و پاداش دادن به خوبی‌ها و بدی‌هاست. او مسئله خدا و مرگ را به شیوه خودش درک می‌کند، نه به شیوه ما. در مورد قصه «سه قدم دورتر شد از مادر» که حدود ۲۰ سال پیش نوشتم، می‌گفتند که آخرش خوب نیست و این جوجه می‌میرد و بندهایی که بچه را به زندگی می‌پیوندد، فقیر است. من گفتم مرگ واقعیتی است که بچه خودش بهتر از من می‌داند و وقتی جوجه‌اش می‌میرد، برایش گریه می‌کند.

گرمانی: شما در واقع ضرورت مسئله را انکار کردید و گفتید که اصلاً بحث منتفی است، اما این فرمایش شما، متکی به پیش‌فرض‌هایی است. بعضی معتقدند که چون کودک در دوران

مدرن دچار تحولاتی شده و فرآیندی را طی کرده که اساساً در مفهوم کودکی تغییراتی اساسی پدید آورده، بسیاری از بحث‌ها امروزه منتفی است. مثلاً عرض می‌کنم خدمت‌تان یکی از اتفاقاتی که افتاده، پرسیدن گپ اطلاعاتی بین کودک و بزرگسال است. در اوایل دوران مدرنیته، وقتی مفهوم دوران کودکی پدیدار شد، مبتنی بر همان گپ اطلاعاتی بود. کودک کسی بود که با یک فاصله اطلاعاتی، پشت سر بزرگسال قرار می‌گرفت و دوران کودکی و نهادهای دوران کودکی، همگی به این سمت حرکت می‌کردند که این گپ را پر کنند و در واقع از کودک، یک بزرگسال بسازند. می‌خواهم از آقای رحماندوست بپرسم، به نظر شما که به چنین نظریه‌ای معتقدند و صحبت کردن از ضرورت چنین بحثی را منتفی می‌دانید، سایر ویژگی‌ها و اتفاقاتی که افتاده شما را به این نظریه رهنمون کرده، چیست؟

رحماندوست: من اصلاً اعتقاد ندارم که بشریت از این دوره به دوره دیگر رفته و این امر در کودکی کودکان تأثیر گذاشته است. معتقدم که کودک ایرانی، کودک آمریکایی و کودک اروپایی ویژگی‌های پایه‌ای‌شان کاملاً مشترکند. حداقل این که نمی‌توانند اشیای با



مصطفی رحماندوست:

ما از نظر اعتقادی، معتقدیم

«الانسان یولد علی الفطره الاسلامی»

بچه فطرتش الهی است و از

نیستان وجود تازه جدا شده.

بنابراین، هم معاد را دقیقاً می‌فهمد،

هم مرگ و هم توحید را. بچه

در طول زندگی طوری تربیت می‌شود

که متأسفانه بعدها که بزرگ

می‌شود، از فطرتش فاصله می‌گیرد

کرده‌اند و طبیعی است که تجربه‌ها و دانش ایشان، امروز او را به دنبال راه‌های تازه بکشاند. اما کسانی که می‌خواهند در این حوزه گام بردارند، لازم است قدم به قدم جلو بروند و یافته و دستاوردهای موجود در حوزه‌های آموزشی، روان‌شناسی و ارتباطاتش را مرور کنند و بدانند با چه مخاطبانی روبه‌رو هستند. سپس می‌توانیم بیاییم و راه نور را جست‌وجو کنیم.

به نظر من در هر نوع ارتباط، شناخت مخاطب برای موفقیت شرط اول است. بعد می‌توانیم بگوییم با مخاطبی روبه‌رو هستیم که به لحاظ دریافت‌های دینی، این ویژگی‌ها را دارد. حال بپردازیم به این که می‌شود تمام مفاهیم دینی را برایش گفت یا نه؟ وقتی این مقدمات را

یاد دهند. آمدند تا عهدی را که با خدا بسته‌اید، به یاد شما بیاورند. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که در اثر سن و مرور زمان، این عهد از یاد آدم می‌رود. حال چرا برای بچه‌ها که مخاطب ما هستند و از نیستان وجود کم‌تر فاصله گرفته‌اند کم‌تر یادشان رفته، نقشه می‌کشیم؟! بیاییم برای خودمان نقشه بکشیم!

گرمانی: به نظر می‌رسد که آقای رحماندوست، معتقد به کودک فطری است. این نظریه‌ای است که اگر در غرب دنبالش کنیم، روسو خیلی به این نظریه نزدیک است و اساسش بر این است که کودک در ابتدا موجود پاک و بی‌گناهی است و به تدریج تمدن او را آلوده می‌کند. این یک نظریه است که شاید با اعتقاد ما هم نزدیک‌تر باشد. می‌خواهم از آقای دکتر باهنر بخواهم ضمن آن که اگر نظری درباره سخنان آقای رحماندوست دارند، بفرمایند، برای ما از ضرورت پرداختن به این مسائل بگویند.

قبل از این که ایشان صحبت‌هایشان را شروع کنند، من معرفی مختصری از ایشان بکنم. آقای دکتر باهنر، عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق و از مؤلفان کتاب‌های دینی آموزش و پرورش هستند. رشته تخصصی ایشان، فرهنگ و ارتباطات است. تألیفاتی که در این حوزه دارند، عبارت‌اند از: آموزش مفاهیم دینی همگام با روان‌شناسی و شیوه‌های آموزش دینی در دوره ابتدایی. تز دکترای ایشان، آموزش دین از طریق تلویزیون بود. آقای دکتر، خواهش می‌کنم بفرمایید.

باهنر: یکی از سنت‌هایی که معمولاً در رشته‌های علمی و در بین متخصصان رشته‌های مختلف رایج است، این است که کسانی که به درجات بالای آن رشته علمی دست پیدا می‌کنند، معمولاً یافته‌های قدیمی خودشان را ناکافی می‌دانند و جمله‌ای که آقای رحماندوست گفتند، معمولاً در بین دانشمندان تراز اول هر رشته جاری و ساری است که می‌گویند آن چیزهایی که ما در گذشته دیدیم و گفتیم، کفایت نمی‌کند و باید زد زیر همه آن‌ها و راه تازه‌ای جست‌وجو کرد. بنده هم به آقای رحماندوست حق می‌دهم. برای این که ایشان جزو افراد ممتازی هستند که در حوزه ادبیات کودک و نوجوان، به خصوص حوزه دینی‌اش کار

وزن خاصی را از زمین بلند کنند یا این که نمی‌توانند دوری مادرشان را تحمل کنند. و خیلی چیزهای دیگر. بچه‌ها همه این جور هستند و به همین دلیل، کتاب‌های کودک و نوجوان، بچه‌های همه جهان را یکسان مورد خطاب قرار می‌دهند. من معتقدم ما به بیراهه رفته‌ایم و همه جا این صحبت‌هاست که چطور مفاهیم مذهبی را به بچه‌ها بدهیم؟ چطور مفاهیم سیاسی را بدهیم؟ آیا می‌شود درس‌ها را به صورت داستان به بچه‌ها گفت؟ من می‌گویم این دغدغه ما بزرگ‌ترهاست و بچه داستان‌ش را می‌خواهد که ویژگی‌های پایه این گروه سنی را دارا باشد و حرف مورد نظر او را برزند و جاذبه دلخواه مخاطب را در خودش جا داده باشد. حال در این داستان، بسته به هنر نویسنده و تولید کننده و اعتقادات او، هر چه بخواهد می‌تواند در آن بگنجانند و با هر چه در آن می‌گنجانند، در حقیقت پرواز مخاطبش را قیچی می‌کند و او را از دنیای فطری‌اش دور می‌سازد.

حدود ۱۵-۱۶ سال پیش، در مجله غنچه مقاله‌ای نوشتم که توپر پرواز ما را قیچی کردی. نمی‌خواهم بگویم اگر بچه را در جنگلی ول کنیم، توحیدی و یکتاپرست و معتقد به معاد و غیره بار می‌آید، ولی معتقدم کسانی که این طوری زندگی می‌کنند، اگر بتوانیم دست روی دل‌شان بگذاریم و دل‌شان را بسنجیم، به این چیزها اعتقاد دارند. در برخورد با بچه‌ها معاد فقط معنایش این نیست که دنیای ناشناخته‌ای وجود دارد که در آن سیخ داغ گرفته‌اند تا آدم بدکار را بسوزانند و موز و شیر به آدم نیک رفتار بدهند. اگر مفهوم معاد را چنین بگوییم که همان بازگشت به نیستان وجودمان است و بازگشت به اعمالی که داشتیم، بچه کاملاً این را می‌فهمد و حتی بهش معتقد است و در زندگی به آن عمل می‌کند و اگر در قصه‌هایش باشد، بهش می‌رسد.

من خیلی تلاش کردم تا ببینم چگونه می‌توانم این مفاهیم را در کتاب‌های خودمان بیاورم. کتاب‌های خارجی زیادی خواندم که در این باره گفته بودند و دیدم که هیچ چیزی به جز پرداختن به ویژگی‌های فطری افراد و بهره‌گیری مجدد از زلالی فطری بچه‌ها مؤثر نیست. در واقع باید یادآوری کنیم. حضرت علی می‌فرمایند: پیامبران نیامدند تا چیزی به شما



علیرضا کرمانی:

اغلب تصور می‌شود که

ادبیات کودک، ادبیات ساده شده‌ای

است که قابلیت فهم برای مخاطب

کودک و نوجوان را دارد. این واقعیت

از طرفی و واقعیت دیگری که

مفاهیم فلسفی مثل خدا، معاد و ممات

که از انتزاعی‌ترین مفاهیم به شمار

می‌روند که دست مایه فکر

بشر است، باعث می‌شود که

فکر کنیم چگونه می‌شود این مسائل

را در ادبیات کودک مطرح کرد

نداشته باشیم، قضاوت درباره صحت و سقمش کمی مشکل می‌شود. من ابتدا عرض می‌کنم که راه موفقیت برای کار دینی با بچه‌ها، این است که ببینیم از حوزه شناختی، دیدگاه بچه‌ها به مفاهیم دینی چگونه است؟ یعنی اول مطمئن شویم که دیدگاه‌های ما نسبت به مفاهیم دینی با بچه‌ها چقدر متفاوت است و یا تا چه حد به هم نزدیک است؟

در یکی از تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده، بررسی کردند که مفاهیم دینی در بین بچه‌ها از چه سیر تحولی برخوردار است و از کجا شروع می‌شود و به کجا می‌رسد؟ شناخت این سیر تحولی بسیار مهم است؛ چرا که می‌توانیم با مخاطبان مان برخورد دقیقی پیدا کنیم. یکی از

نکاتی که آقای رحماندوست گفتند و بنده هم تصدیق می‌کنم، این است که شاید تصور شود که بین دریافت دینی بچه‌ها در سنین کودکی در ایران و کشورهای دیگر که ادیان دیگری دارند، تفاوت‌های زیادی باشد، اما تحقیقات دقیق و گسترده‌ای که توسط اساتید و دانشجویان ما طی دهه اخیر انجام شده، به یک نکته ما را رهنمون می‌کند که دریافت دینی بچه‌ها در تمام دنیا خیلی با هم تفاوت ندارد؛ تفاوت‌های بنیادی ندارد. زیرا هنوز فطرت پاک بچه‌ها دست نخورده است و عمده‌ترین ذخیره بچه‌ها برای برخورد با دین و مفاهیم آن، همان فطرت پاک‌شان است. البته هر چه جلوتر می‌رویم و به سنین نوجوانی که می‌رسیم، می‌بینیم تفاوت بین جوامع، به خصوص با ادیان متفاوت، زیاد می‌شود.

کرمانی: واقعیت این است که در بحث‌های علمی، خصوصاً بحث‌های جامعه‌شناسی، همیشه بحث از این است که دوران کودکی یا دوران‌های کودکی؟ آقای رحماندوست و آقای دکتر باهنریک جوری گفته‌های هم را تأیید کردند و گفتند که دوران کودکی، مبتنی بر مفهوم کودکی جهانی است. یعنی ما با یک کودک جهانی روبه‌رو هستیم که در تمام پهنه‌های مکانی و زمانی، یکسری ویژگی‌های مشترک دارد. البته این مسئله در حوزه‌ای مثل جامعه‌شناسی، مسئله مورد مناقشه‌ای است. صحبت بر سر این است که ما دارای دوران‌های کودکی هستیم و با یک دوران کودکی و با یک کودک مواجه نیستیم. از آن جا که بسترهای اجتماعی و مکانی و زمانی کودکان با هم فرق می‌کند، این‌ها از ماهیت متفاوتی هم برخوردارند. من خواهش می‌کنم از آقای کاموس که همه با ایشان آشنا هستیم و خصوصاً با کتابی که با آقای محمود حکیمی منتشر کردند به نام «میانی ادبیات دینی برای کودکان»، نظریات خودشان را بیان کنند.

مهدی کاموس: یکی از مسائل عمده‌ای که در زمینه طرح مفاهیم بنیادین مثل خدا، معاد و مرگ برای کودکان مطرح است، فارغ از این که این کودک کدام دوران کودکی را طی می‌کند و این که ما در چه دورانی هستیم، در نظر گرفتن مختصات جغرافیایی و محیطی و اجتماعی کودک است. نکته در این جاست که وقتی می-

خواهیم این مفاهیم را مطرح بکنیم، به چه شیوه مطرح بکنیم و دوم این که آگاهانه و تعلیمی باشد یا نه؟ و اگر تعلیمی باشد، به چه شیوه‌ای باشد؟ و این که آیا این شیوه ثابتی است یا تغییر می‌کند؟

بر این اساس، تئوری‌های مختلفی وجود دارد که در دو حوزه می‌گنجد. حوزه‌ای که این تئوری‌ها را هم جهت با تعالیم دینی می‌بینید و آن رازیر شاخه مفاهیم دینی فرض می‌کند. دلیلش هم این است که ادیان وحیانی و حتی ادیان غیر وحیانی، تمام هم و غم‌شان پاسخ دادن به این سوالات بوده.

از طرفی، عده‌ای دیگر این‌ها را فارغ از این مباحث می‌دانند و می‌گویند هر چند می‌توانیم از تعالیم ادیان هم برای پاسخ دادن به این نیازها و دغدغه‌های ذهنی کودکان استفاده کنیم، راه‌های غیر از این هم وجود دارد. مثلاً کسانی که به معنویت منهای دین معتقدند و تفکری که در ترجمه‌هایی که اخیراً در زمینه کتاب‌های کودک می‌شود و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم هیچ دقتی ندارد و به نوعی مروج این کتاب‌ها شده، این تفکر کاملاً وجود دارد. در واقع، نوعی متافیزیک امروزی در این دیدگاه عمل می‌کند که خیلی وابسته به رویکردهای دینی نیست.

من در این دو - سه سال اخیر، در این زمینه پژوهشی انجام دادم و متوجه شدم که چند نفر در کشور ما در این حوزه کار کرده‌اند. یکی از آن‌ها آقای دکتر باهنر هستند که این‌جا در خدمت-شان هستیم. براساس پژوهش‌های‌شان، دوره‌های مختلف رشد دینی را تقسیم‌بندی کرده‌اند. عده دیگری مثل آقای رحماندوست با مقالات و سخنرانی‌ها و آثار متعددشان، در این زمینه دست به تجربه زدند.

آقای حسین لطف‌آبادی هم کتابی با همت سازمان ملی جوانان کار کردند که قبلاً به صورت مقاله‌ای در فصل نامه حوزه و دانشگاه چاپ شده بود. ایشان فرضیه‌ای در مورد مراحل رشد دینی ارائه دادند که شامل هفت مرحله ایمان شهودی تقویتی، ایمان افسانه‌ای و جزمی که مربوط به ۸ تا ۱۱ سالگی است، ایمان ترکیبی و الگویی که ۱۲ تا ۱۶ سالگی را دربرمی‌گیرد، ایمان فردی شده و استدلالی که در ۱۷ تا ۲۵ سالگی شکل می‌گیرد، ایمان ترکیبی که از نیمه



کاموس:

متأسفانه در کشورمان،
در زمینه ادبیات کودک و نوجوان
و در حوزه پرداختن به
پرسش‌های بنیادین مثل خدا،
معاد و مرگ نه آثار برجسته‌ای
داریم و نه پژوهش‌های
خیلی برجسته‌ای که بخواهد
به نویسندگان راه و چاه را
نشان بدهم

همان‌طور که آقای کاموس هم اشاره کردند، ما باید مراقب باشیم و کمک کنیم تا بچه‌ها از مفاهیم خام هر مرحله، به تدریج دست بردارند و به مرحله بعدی وارد شوند. ما نباید به این خامی‌ها دامن بزنیم و اگر این کار را نکنیم و یا آموزش‌های پیش از موقع و غیرهوشیارانه بدهیم، سبب می‌شود که بعداً با بزرگسالانی مواجه می‌شویم که هنوز تصور می‌کنند که خورشید در پشت کوه‌های مغرب غروب می‌کند و از کوه‌های مشرق سربرمی‌آورد.

متأسفانه در بین نویسندگان و معلمان، با افرادی مواجه هستیم که با مفاهیم دینی خیلی سرسری برخورد می‌کنند و تصورشان این است که راحت می‌شود این مفاهیم را به بچه‌ها گفت

اسلامی به آن‌ها مجوز می‌دهد، بچه با خدا شرط‌بندی می‌کند که عده‌ای مخالف این‌ها هستند مثل من و عده‌ای می‌گویند این فطری است و بعداً می‌تواند دین خودش را انتخاب کند و این بچه هنوز بالغ نشده و به تکلیف نرسیده و می‌توانیم افکار مختلفی را به او انتقال دهیم.

گرمانی: «چون که با کودک سروکار است / پس زبان کودکی باید گشاد»

بحث‌هایی که مطرح شد، بحث‌های مناقشه برانگیزی است که شاید پرداختن به همه جزئیات آن، در حوصله این میزگرد نگنجد. این که چگونه با کودکان در این موارد سخن بگوییم، به گونه‌های متنوع و از دید علوم مختلف، مورد بحث قرار گرفته است؛ به ویژه از دیدگاه روان‌شناسی، ادبیات بسیار گسترده‌ای در این زمینه موجود است. بنابراین، بدنیست که از آقای دکتر باهنر خواهش کنیم حال که ضرورت این مسئله روشن است، به این بپردازند که چگونه باید با کودک و نوجوان درباره مفاهیم این چنینی مثل خدا، معاد، مرگ و ... صحبت بکنیم؟

باهنر: عرض کنم که در این مجال، بحث‌ها مقداری ابتر می‌ماند، ولی با اجازه آقای رحماندوست، برمی‌گردم به چیزهایی که ایشان تا حدی با آن‌ها مخالف هستند. مفهوم خدا در کودکان، از چنین سیر تحولی برخوردار است (من این‌ها را عرض می‌کنم تا به نتیجه‌ای برسیم): تا سن ۷ سالگی تصور بچه‌ها از خدا یک تصور کاملاً انسانی است و وقتی از آن‌ها سؤال می‌شود خدا چیست، می‌گویند مثل پدر یا برادر خودمان و معمولاً هم به صورت مذکر از خدا یاد می‌کنند. از حدود ۹-۷ سالگی تصور آن‌ها از خدا، به یک انسان فوق‌العاده با توانمندی‌های انسانی فوق‌العاده تغییر پیدا می‌کند. مثلاً می‌گویند خدا انسانی است که دارای دست‌های بلند و قد ۳ تا ۴ متری است. هر جا بخواهد می‌رود و هر چیز را بخواهد، بلند می‌کند و ... از حدود ۹ سالگی تا ۱۳-۱۲ سالگی، تصور بچه‌ها از مفهوم خدا تحول نسبی پیدا می‌کند و از مفهوم طبیعی، به یک مفهوم فوق‌طبیعی می‌رسد. در این سن، آن‌ها معمولاً می‌گویند خدا مثل روح است. مثل فرشته است. مثل نور است. از ۱۳ سالگی به بعد، تا حدودی تصورات انتزاعی و مجرد از خدا حاصل می‌شود.

دوم جوانی تا میان‌سالی پدیدار می‌شود و ایمان هماهنگ با جهان طبیعت و در پایان هم ایمان یگانه‌شده با حق و وحدت وجود که دوره پختگی و کمال رشد است. به هر حال مشخص است که این تقسیم‌بندی، براساس چه تفکری شکل گرفته است.

یک دوره کتاب هم در این زمینه ترجمه شده که مطرح‌ترین آن «کلیدهای آموختن درباره خداست»؛ نوشته دکتر «ایریاسیا» که نشر دانه آن را چاپ کرده. تمام کتاب‌هایی که تألیف شده، به نوعی ریشه در آن حدیث معروف از امام صادق (ع) دارد که می‌فرمایند که فرزند باید ۷ سال اول را بازی کند. رشد جسمی کودک در این دوره بسیار سریع است و تحولات فیزیولوژیک در درونش رخ می‌دهد و قدرت تفکیک و تشخیص او کاملاً قیاسی است.

کودک در این دوره، نمی‌تواند استقرا کند و اگر هم قیاس می‌کند، خدا را با یک قدرت برتر، مثلاً با پدرش مقایسه می‌کند.

به هر حال، کتاب‌هایی که در این حوزه در ایران تولید شده، پیرو همان حدیث امام صادق است که می‌فرماید: در هفت سال اول، بگذارید بچه بازی کند و در هفت سال دوم به تربیت او بپردازید و در هفت سال سوم، با او مشارکت و ملازمت کنید. کتاب‌هایی که کارشناسان و پژوهشگران در کشورمان از دیدگاه اسلام کار کرده‌اند، به این شیوه پرداخته‌اند. حال، مسئله در این جاست که به چه شیوه‌ای می‌شود این‌ها را در آثار کودکان و نوجوانان مطرح کرد؟ الان ما در کتاب‌های ترجمه‌ای می‌بینیم که براساس دیدگاه مسیحی، خدا را مطرح کرده‌اند یا کتاب‌هایی که اخیراً درآمده؛ مثل نامه‌هایی به خدا که می‌گوید بیا با خدا شرط‌بندی کنیم، دستش را بگیریم و ... یا آن داستان معروفی که می‌گوید: هر وقت می‌رفتیم دو نفر بودیم و گاهی ردپای خدا پشت سرم بود. بعد خدا بهش می‌گوید: آن مواقع من تو را روی دوشم سوار کرده بودم یا در آغوشم گرفته بودم. خب، این شیوه کاملاً با تفکرات مذهبی ما که مخالف تجسم خداست حداقل در شیعه، مغایرت دارد. حضرت علی (ع) در نهج البلاغه، فصل اول یا خطبه اول را کاملاً به این موضوع اختصاص می‌دهد که ثابت کند خدا جسم نیست. در حالی که الان در کتاب‌های کودکی که وزارت فرهنگ و ارشاد



باهنر:

راه موفقیت برای کار دینی با بچه‌ها،

این است که ببینیم

از حوزه شناختی،

دیدگاه بچه‌ها به مفاهیم دینی

چگونه است؟ یعنی اول

مطمئن شویم که دیدگاه‌های ما

نسبت به مفاهیم دینی با بچه‌ها

چقدر متفاوت است و یا

تا چه حد به هم

نزدیک است؟

و آن‌ها هم یاد می‌گیرند. ما دیروز در جمعی از کسانی که در صدا و سیما برای کودک و نوجوان کار می‌کنند بودیم و این بحث را مطرح کردیم. آن‌جا هم عرض کردم که متأسفانه در تلویزیون، آدم با بعضی از مجری‌ها و کارشناسان مواجه می‌شود که خیلی راحت الفاظ دینی را به کار می‌برند؛ بدون آن که متوجه باشند که بچه‌ها برداشت کاملاً متفاوتی از مفاهیم دینی دارند. یکی از وظایف ما در برابر بچه‌هایی که با این مفاهیم خام دینی دست و پنجه نرم می‌کنند، این است که بیشتر صورت‌های خوش دین را برای آن‌ها مطرح کنیم؛ یعنی روش مان جذاب باشد و کم‌تر به مفاهیم، داستان‌ها و معارفی از دین پردازیم که با فطریات خوشایند و مثبت

آن‌ها تفاوت دارد.

ما در بحث‌هایی که در گذشته داشتیم، همیشه مخالفت می‌کردیم که حداقل در دوره دبستان به داستان‌هایی پردازیم که به عذاب‌های الهی دوره انبیاء مربوط می‌شود. پخش انیمیشن‌هایی که به عذاب‌های الهی در داستان حضرت نوح می‌پردازد، چقدر روی این بچه‌ها تأثیر دارد؟ من این تأثیر را به طور ملموس در تحقیقاتم دیده‌ام. بچه‌ها نسبت به عقوبت‌ها و عذاب‌های الهی، واکنش منفی نشان می‌دهند. این چیزی است که خودم مشاهده کرده‌ام. با دختری ۸ تا ۹ ساله این انیمیشن را نگاه کردم و مراقب حرکاتش بودن. وقتی آب می‌آید و همه خانه‌ها را فرامی‌گیرد و به بالای کوه می‌رسد و مردم زیر آب دست و پا می‌زنند و غرق می‌شوند، کودک از من پرسید: چرا خدا همه انسان‌ها و همه حیوان‌ها را از بین برد؟ مگر این حیوانات چه گناهی کرده بودند و مگر همه انسان‌ها گناه کرده بودند؟

من دیروز به برنامه‌سازان صدا و سیما گفتم: شما می‌خواستید خدمت کنید، ولی خیانت کردید و چنان لطمه‌ای به روحیات و احساسات بچه‌ها زدید که جبران‌ناپذیر است. ما در صحنه‌هایی از این انیمیشن‌ها داریم که نشان می‌دهد حضرت ابراهیم، چاقو به دست می‌رود که فرزند خود را ذبح کند. واقعاً فهم و هضم این برای ما بزرگسالان هم مشکل است؛ چه رسد برای بچه‌ها و نشان دادن این برای جمعیت میلیونی کودکان در صدا و سیما، مشکل‌زاست. به هر حال، باید مراقب باشیم که در آموزش مفاهیم مربوط به خدا، آن احساس خوشایند نسبت به خداوند را از بین نبریم، بلکه تقویتش بکنیم.

کرمانی: آقای دکتر باهنر ابعاد تئوریک مسئله را بیشتر باز کردند و نکات روشنگری بود، اما نکته مهم این است که یک نویسنده در مواجهه با چنین مشکلی، چه می‌کند و در واقع مشکلات یک نویسنده در بیان مفاهیم انتزاعی برای کودک و نوجوان چیست و باید چگونه رفتار کند؟ از آقای رحماندوست خواهش می‌کنم از تجربیات خودشان در این زمینه برای ما صحبت کنند.

رحماندوست: من در یک دوره‌ای در این فکر بودم که برای چه گروه‌سنی، چه حرف‌هایی

بزنیم؟ در اوایل انقلاب، من مدیرگروه کودک و نوجوان صدا و سیما بودم و همان موقع یک گروه پژوهشی راه‌انداختم تا ببینم چه مفاهیمی را در چه گروه‌سنی باید بگوییم؟ وقتی بحث آموزش پیش می‌آید، تمام حرف‌هایی که آقای دکتر باهنر زدند و تمام پژوهش‌هایی که کردند و مفاهیمی که آقای کاموس گفتند، کاملاً به جاست و به درد می‌خورد. منتهی ما نویسنده‌ها چون خیلی تابع قوانین نیستیم، در این مواقع فرار می‌کنیم. می‌گویید بچه در پیش از ۷ سالگی، مثلاً یک خدای انسانی محدود دارد و آقای دکتر باهنر می‌گویند ما نباید به این تصور دامن بزنیم. بنده عرض می‌کنم خدا در این بچه این ویژگی را گذاشته تا در این گروه‌سنی، این نگاه را داشته باشد. اگر ما با این نگاه کنار بیاییم و آن را تقویت کنیم، در حدی که آن تذکر صورت بگیرد، کار درستی کرده‌ایم، ولی اگر برای گروه سنی بعدی، باز همین را تقویت کنیم، کار غلطی است. شما نگران نباشید که کودکی در نامه‌ای به خدا گفته که بیا با هم شرط ببندیم. خودتان گفتید که این گروه سنی، نگاه این جور دارد. اگر در سن بالاتر چنین نگاهی داشته باشد، باید نگران شوید.

یکی از مهم‌ترین راه‌هایی که من پیدا کردم و فکر می‌کنم بسیار مؤثر باشد، استفاده از تمثیل‌هایی است که در کتب مذهبی، مخصوصاً قرآن آمده است. قرآن از تمثیل‌های بسیار زیبایی سرشار است که ویژگی‌هایی دارد که از آن جمله لایه لایه بودن آن‌هاست و می‌شود برای گروه‌های سنی مختلف، از آن‌ها برداشت کرد. من یک تمثیل را گرفته‌ام و برای ۴ گروه سنی، حتی برای گروه سنی جوانان که اصلاً کار من نیست، نوشتم و چاپ کردم و سعی کردم واکنش‌ها را بسنجم.

راز عجیبی در این تمثیل‌های قرآنی هست که باید یک گروه متخصص و متفکر، روی آن کار کنند. حتی بزرگانی مثل مولوی هم به همین شیوه کار کرده‌اند و یا دیگر عرفای ما. امروز هم نویسنده‌ای مثل پائولو کوئیلو، از همین حرف‌ها می‌زند و از این تمثیل‌ها استفاده می‌کند.

یک راه دیگر که من پیشنهاد دارم، برای گروه سنی بعد از ۷ سال است که خدا در نزدشان شخصیت انسانی دارد. خلاف تصور خیلی از دوستان که فکر می‌کنند افسانه‌ها جنبه

مالیخولیایی به بچه‌ها می‌دهد و اوهام آن‌ها را پرورش می‌دهد به جای خیال‌شان و جادو و جادوگری اصلاً نباید در قصه‌ها باشد، بنده معتقدم که جادو نه به معنای جادوگری ممنوع، بلکه در یک قصه، قدرت خارق‌العاده‌ای را به استخدام می‌گیرد تا یک اتفاق خوب یا بد انجام شود. حال، آن غول و دیو و جادو و پریان که قدرتی فوق‌انسانی دارد، برای رده‌سنی بالاتر از ۷ سال، بسیار نمونه‌های خوبی است. وقتی کسی خود را در چنبره نیروهای برتر می‌بیند، این حس به او دست می‌دهد که می‌تواند خود را به یکی از نیروها بچسباند. من در این مورد مطالعه نکرده‌ام؛ چون اهل این کار نیستم و سوادش را ندارم، ولی دوستانی مثل آقای دکتر باهنر که عمرشان را روی این قضیه گذاشته‌اند، می‌توانند در این زمینه تحقیق کنند. حس بنده این است که قصه‌هایی که آن گونه نیروهای غیرعادی در آن‌ها وجود دارد، برای این گروه سنی، به نوعی تذکر دهنده‌اند که به خطرات خودشان برگردند.

گرمانی: در روش‌شناسی علمی، معمولاً در بررسی مسائل، ابتدا ابعاد مختلف مسائل شناسایی می‌شود و بعد از اینکه سؤال‌ها تنظیم شد، به سراغ جواب‌هایی می‌رویم که دیگران به این سؤال داده‌اند. بنابراین، در قسمت آخر این جلسه، از آقای کاموس می‌خواهیم و با توجه به این که کتاب «مبانی ادبیات دینی برای کودکان» را تألیف کرده‌اند و در آن کتاب، حتماً به ادبیات این مسئله هم پرداخته‌اند، برای ما در این باره صحبت کنند و در عین حال، صحبت دوستان را هم جمع‌بندی کنند.

کاموس: جمع‌بندی این بحث بسیار مشکل است؛ چون نکاتی که آقای رحماندوست گفتند، مبحث دیگری را باز کرده و گذشته از این که وقتی در حوزه ادبیات و نوشتن وارد می‌شویم، نمی‌توانیم خیلی به جنبه‌های آموزشی و تعلیمی بپردازیم و از آن طرف هم وقتی به حوزه ادبیات دینی وارد می‌شویم، حداقل باید در چارچوب خاصی حرکت کنیم. اصولاً نمی‌توانیم به یک نویسنده امر و نهی کنیم که این‌طور بنویس یا به شکل دیگری بنویس و یا راهکار معین و مبین به او بدهیم.

اگر بگوییم نباید نگران باشیم که بچه با خدا شرط‌بندی می‌کند، یا باید نگران باشیم که

شرط‌بندی کند، آن موقع معلوم است که ما از ادبیات کودک و نوجوان، برداشت‌های متفاوتی داریم. کسی که چنین می‌گوید، یعنی ادبیات کودک و نوجوان را به هیچ وجه آموزشی نمی‌بیند و یا جنبه آموزشی را کم‌رنگ فرض می‌کند. می‌گوییم که قطعاً و یقیناً اگر نویسنده‌ای بخواهد به قصد آموزش چیزی بنویسد، از هنر نویسندگی عدول می‌کند و به ادبیات وفادار نمی‌ماند. از سوی دیگر، مهم نیست که نویسنده با چه نیتی می‌نویسد. اثر نوشته شده، می‌تواند بار آموزشی داشته باشد و کودک، این آموزش را دریافت می‌کند. اگر من کتاب نامه‌هایی به خدا را مثال زدم، دلیلش این است که مخاطبان این کتاب، بیشتر نوجوانان هستند تا بچه‌های زیر ۷ سال و این امر می‌تواند نگران‌کننده باشد.

من فقط این نکته را مطرح می‌کنم که تمام ادیان در کشورهای مختلف، تلاش‌شان این است که دین خود را به آسان‌ترین و صحیح‌ترین شکل، تبلیغ بکنند و از حوزه علوم ارتباطات به ادبیات نگاه می‌کنند. من در کتاب‌های مسیحیان، در مورد قصه‌های پیامبران، دیدم که به این شیوه پرداختند بحث خدا که مطرح می‌شود، شاید از دیدگاه طبیعت‌شناسی بخواهند به خدا برسند. مثلاً کتابی که انتشارات مدرسه چاپ کرد، به نام «به ماه نگاه کن» که خانم سیدعلی ترجمه‌اش کرد و من مخالف انتشار این کتاب بودم و می‌گفتم که اگر هم بخواهیم از طریق طبیعت یاد بدهیم، الگوهای خیلی قوی داریم در قرآن مجید. الگویی داریم که حضرت ابراهیم (ع) به همین شیوه، توحید فطری را پرورش می‌دهد و کار می‌کند.

متأسفانه در کشورمان، در زمینه ادبیات کودک و نوجوان و در حوزه پرداختن به پرسش‌های بنیادین مثل خدا، معاد و مرگ نه آثار برجسته‌ای داریم و نه پژوهش‌های خیلی برجسته‌ای که بخواهد به نویسندگان راه و چاه را نشان بدهم. به همین دلیل، آثار ترجمه در این حوزه جایگزین شدند و این آثار ترجمه، بر دو تفکر مبتنی هستند. یکی براساس تفکر مسیحیت است. مثلاً در کتابی که پدر بزرگی نوه‌اش را به کوهستان می‌برد، می‌بینیم که در کنار بحث آموزش خدا، بحث تجرد را هم آموزش می‌دهد و می‌داند اوج مسیحیت، همان

رهبانیت است. دیگری براساس تفکر بودیسم است. در آثاری که اخیراً ترجمه می‌شود و در افسانه‌هایی که براساس تفکرات هندی مطرح می‌شود، کاملاً دیدگاه‌های بودیسم به چشم می‌خورد. من فکر می‌کنم اگر در حوزه ادبیات کودک، کارشناسان نخواهند به این مسائل دقت بکنند و فکر کنند که به شکل سنتی می‌شود این مسائل را مطرح کرد، قطعاً در حوزه پرسش‌های بنیادین آشفتگی خواهیم داشت.

گرمانی: تقریباً ۵ دقیقه وقت داریم. اگر دوستانی از کارشناسان سؤال دارند، خواهش می‌کنیم سؤالات‌شان را مطرح کنند.

یکی از حاضران: آقای دکتر باهنر گفتند که ما نباید از عذاب‌های الهی برای بچه‌های دوره ابتدایی خیلی صحبت کنیم. از طرف دیگر، بچه‌های دختر در ۹ سالگی به تکلیف می‌رسند و به آن‌ها می‌گویند باید نماز بخوانید، روزه بگیرید و اگر این کارها را انجام ندهید، خداوند شما را کیفر می‌دهد. اگر خیلی هم روی رحمت خداوند تأکید کنیم، شاید بچه‌ها خیلی باز بار بیایند. چگونه باید بین این مطالب، اجماعی ایجاد کرد؟

باهنر: روش قرآن، روش بیم و امید است. ما هم در روش‌های تعلیم و تربیتی، نمی‌توانیم فقط امید بدهیم و باید بیم هم بدهیم. نمی‌توانیم فقط از بهشت صحبت کنیم و از جهنم صحبت نکنیم. من عرضم روی تأکیدات مان بود؛ یعنی مجموعه کارمان در حوزه کودکان و نوجوانان، باید بیشتر تأکیداتش روی امید باشد تا بیم. لذا خواهش می‌کنم کسانی که علاقه‌مند هستند، کتاب درسی جدید دوره ابتدایی به نام هدیه‌های آسمان را یک دور با این دید مطالعه کنند، این کتاب الگویی ارائه می‌کند که شاید الگوی جدیدی باشد. یکی از کتاب‌هایی است که در طول ۴-۵ سال اخیر، به عنوان موفق‌ترین کتاب درسی شناخته شده. در آن‌جا این طور نبوده که از جهنم صحبت نکنیم و از عذاب‌های الهی نگوییم، ولی عذاب الهی را کاملاً باز نکرده‌ایم و جزئیاتش را نگفته‌ایم. از عذاب الهی سریع گذشته‌ایم، ولی روی نعمت‌های خداوند و آن‌چه در دنیا و در بهشت هست، تأکید کرده‌ایم و به تفصیل آن‌ها پرداخته‌ایم.

گرمانی: متشکرم از میهمانان عزیز و از همه دوستانی که در بحث ما شرکت کردند.